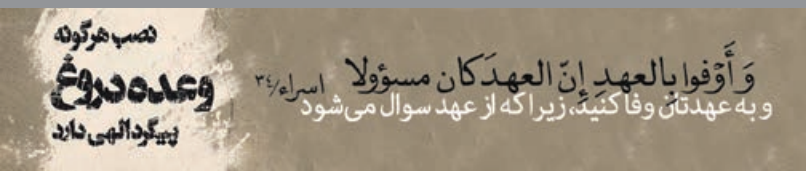


ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست
منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست
شب تار است و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا موعد دیدار کجاست

حافظ



تصویری جالب از چرای گوسفندان در کوه های آلپ که با یک هواپیمای بدون سرنشین گرفته شده است، عکس از تلگراف

مسابقات انتخاب قوی ترین انگشت دنیا در آلمان، عکس از خبر گزاری فرانسه



بازدید کنندگان آشناری توفانی در شمال غربی چین به دلیل بارندگی های سنگین اخیر، عکس از شینهوا

دنیانه روایت تصویر

در محضر بزرگان

عرفه روز دعاست ودعاهمه هستی انسان

آیت ... جوادی آملی با این مقدمه که «عرفه روز دعا و مناجات با پروردگار عالمان است»، می فرماید: دعا طریق فرموده امام علی(ع) همه هستی انسان هاست. اساسا انسان از خودش چیزی ندارد و در این عالم او فقط مالک دعاست. وجود مبارک امام حسین(ع) ناتوان ترین مردم را کسی می داند که از دعا کردن عاجز باشد. برخی از روزها برای دعا آمادگی بیشتری دارد. گرچه در هر فرصتی کسی بخواهد با خدای خود زمزمه کند، رواست؛ ولی بعضی زمان ها و بعضی زمین ها برای دعا کردن آماده تر است. خانه خدا این چنین است که انسان احساس قرب بیشتری می کند و امروز هم از همان روز هاست. اما امروز چه چیزی پیش خدا ببریم که او قبول بکند؟ انسان وقتی می رود پیش مولای بزرگش، باید یک چیزی را هدیه ببرد. هدیه هم یک چیزی باید باشد که آن جا نباشد چون اگر آن جا فراوان باشد که خوب دیگر هدیه نیست! و نبودنش هم کمال باشد، نه نقص. بگوییم ما علم آوردیم اولا و «بکل شیء علیم» است، ثانیا این یک مخترع علمی هم که ما داریم، او عطا کرده است. بگوییم ما زحمت کشیدیم، بگوییم کمک مالی کردیم، کمک علمی کردیم، کتاب نوشتیم! این ها که آن جا خریدار ندارد! آن جا صحیح و نامتنهی اش هست. بنابراین کسی حق ندارد بگوید من زحمت کشیدم، عالم شدم و ... پذیرایی ما فقر است و مسکنت است و «لا یملاک الا الدعاء» (آن را که جز دعا چیزی در دست ندارد) است و «سلاحه البکاء» (سلاحش گریه است) است و همین ها!

فتوشعر



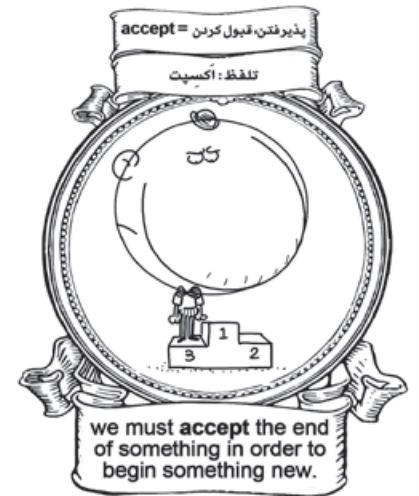
داستانک

من کودن نیستم دخترم!

دختری کتاب می فروخت و پسر مورد علاقه اش را دید که به سوش می آید. پدرش نزدیکی ایستاده بود. به پسر گفت: «آیا به خاطر گرفتن کتابی که نامش «آیا پدر در خانه هست؟» از «یورگ دنیل» نویسنده آلمانی، آمده ای؟» پسر گفت: «خیر! من به خاطر گرفتن کتابی به اسم «کجا باید ببینمت؟» از «توماس مونیز» نویسنده انگلیسی آمده ام. دختر گفت: «آن کتاب را ندارم اما می توانم کتابی به نام «زیر درختان سیب» از نویسنده آمریکایی «پاتریس اولفر» را پیشنهاد کنم». پسر گفت: «خوب است اما آیا می توانی فردا کتاب «بعد از ۵ دقیقه تماس می گیرم» از نویسنده بلژیکی «ژان برنار» را بیاوری؟» دختر گفت: «بله! ضمنا توصیه می کنم کتاب «هرگز تنها نمی گذارمت» از نویسنده فرانسوی «میشل دنیل» را بخوانی». بعد از آن پدر به دخترش گفت: «این کتاب ها زیاد است، آیا همه اش را مطالعه خواهد کرد؟» دختر گفت: «بله او جوانی کوشاست». پدر گفت: «خوب است دختر دوست داشتی ام، در این صورت بهتر است کتاب «من کودن نیستم» از نویسنده هلندی «فرانک مرنیتیز» را هم بخواند و تو هم بد نیست کتاب «برای عروسی با پسر عمویت آماده شو» از نویسنده روسی «موریس استانکویچ» را بخوانی! ساید هم خونه

انگلیش آموزی

نویسنده: میثرا اتاری، تصویر ساز: سعید مرادی



اندک صبر

راه رسیدن به تو!

باید جاده ها را
روی آسمان بسازند
این راه های زمینی
به تو نمی رسند

نیلوفر جعفری

دور دنیا

با ملکه فلفل جهان آشنا شوید!



آدیتی سنترال/ هر سال مسابقاتی با عنوان «تند و فلفلی» در آمریکا برگزار می شود که در آن شرکت کنندگان چندین وعده غذای تند و فلفلی و آتشین را باید بخورند و در نهایت با خوردن چند عدد فلفل کارولینای تند مسابقه را به اتمام برسانند. از سال ۲۰۱۴ تا کنون یک زن میان سال به نام «سید بایر» فاتح پلانزاع این رقابت هاست و به نظر نمی رسد به این زودی ها کسی بتواند روی دستش بلند شود! مقدار فلفلی که در این مسابقات به بدن وارد می شود آن قدر زیاد است که ممکن است منجر به سکنه قلبی شود! چهره اش در این عکس هم بهتر از همه چیز، گویای فشاری است که او در این مسابقات تحمل کرده است!

پناهگاهی برای سگ های پلیس باز نشسته!



پناهگاه و تامین مواد غذایی برای این سگ ها هزینه کرده است! سر نوشت تلخ سگ های پیر و بازنشسته پلیس باعث شد تا او به فکر این حیوانات بیفتد و تمام درآمد هفت ساله اش را صرف این حیوانات کند.

رکور د شکنی با وجود معلولیت و سرطان!



معلول و بیمار در دنیا شد. هر چند او تا کنون نتوانسته در این مسابقات مقامی کسب کند اما تا خط پایان همراه دیگر ورزشکار ها دویده و نام خودش را به عنوان یک معلول حرکتی که توانسته دو بار در مارا تون شرکت کند، ثبت کرده است.

از شما

از سنگ، آب و کوه درس بگیریم!

ارزش بعضی چیزها به یا زبان آوردنش از بین می رود! گاهی لبخند خالصانه ای، تشکر به خاطر زحمات نانواپی، یا حتی سلام کردن بی هوا می تواند کسی را خوشحال کند. بعضی ها شاد کردن دیگران را کاری سخت و دشوار می پندارند اما این طور نیست. یاد بگیریم از سنگ به خاطر آرام بودنش، از آب به خاطر زلالی اش و از کوه به خاطر استواری اش که جقدر عمیق صبور و خوشبخت هستند. آنان می دانند هوا همیشه آفتابی نیست... عشق همیشه رسیدن به رستگاری نیست... این راز طبیعت است و عاقل و نادان به آن آگاه اند.

افسانه روح پرور

مخاطبان گرامی، شما هم می‌توانید مطالبات را در تلگرام به شماره ۹۶۲۱۳۰۳۱۹، بفرستید

مسابقه شماره ۱۸۴

اسپریت
فطن

1sargarmi.ir

با نگاه طنز، زیر هر تصویر، کلمه معناداری نوشتیم. بعدش هر حرف الفبا رو به علامتی تبدیل کردیم. شما بگین کلمات چی هستن! پاسخ رو تا ساعت ۲۳ فقط به خط اختصاصی ۳۰۰۰۷۲۲۵۲ پیامک کنین. جایزه نقدی به قید قرعه برای کسانی واریز می شه که پاسخ صحیح ۳مسابقه پیاپی رو فرستاده باشن. پاسخ در ستون «ما و شما»ی بعدی! متن کل پیامک های رسیده رو وب سایت!



{ } * / <



{ } | ÷ =



- ÷ ! * × (



اعلام شماره تلفن به سبک امضای فرهادی

«آدم‌خوار و نرولایی که به خوردن حداقل ۱۰ نفر اعتراف کرد. چاق ها را نمی خورد چون کلسترول زیادی دارند و برای سلامتی مضر هستن. بازم بگین چاقی بده!»

« کل لذت سفر به ناهار خوردن تو جاده است. اون وقت این ها نمی ذارن گاز پیک نیکی رو با خودت ببری تو هواپیما!

« تو یکی از این رستوران معروف ها، آگوشوت سفارش دادم. وقتی خواستم برم بهم گفت اونی که باهاش غذاتو کوبیدی، شمعدهون بوده گوششت کوب!»

« قدیم یک بچه که بگوهر از در می دودید بیرون، یک هدیهایی هم پشت بندش پرت می شد بیرون، یادتون هست!

« لواشک رو باید در دراز پهن کنی... روش نمک ریخت بعد لوله کنی بزاری گوشه لپت و گاز بزنی... حالا آب دهن تون رو قورت بدین!

« می کن هفته ای سه بار ماهی بخورین. واسه حافظه خوبه. اگه واقعا خوبه چرا خود ماهی کم حافظه است؟! »

« موجودی حسام جوریه اگه یکی کارتش رو بچدزه، با دو کارت هدیه پیش میاره.

« یک زمانی تو تلویزیون هرکی تو فیلم بیلیارد بازی می کرد یعنی رئیس باند بزرگ قاچاق خاور میانه بود!

کله چغوک

آق کمال مجلس گرم می کند

مَسود رفیقُم، همه خانواده ما ره دعوت کرده بود باغ خُشروش تو شاندیز. فهمیدُم از بس خانه ما تِلپ بوده، دگه معصوم خانم عیالش شاکی شده که یک بار هم ما ره دعوت کنن. مَسود هم رو هوا زده و چترشه او کرده و به ای بهانه کلید باغ خُشروش ره گیریفته که هم از خجالت ما درپیه، هم به ای هوا خودش به برسانه به باغ پدر زرش! با آقای دکتَر اینا رفته دنبال آقا اینا و آقاچان و خانم بزرگ هم ورداشتم. عجب باغ ملسی بود. رفته بساط منقل ره راه بندازم که دیدم هر کی یَگ گوشِ گیریفته دستش و یا از خودش عکس می گیره، با تلگرامش بالا و پایین مُکنه. دیدم ایجوری نمشه. رفته وسط و گفتُم: «مثلا آدم بیرون شهر، چیه ای ماس ماسکا ره گرفتن دستانت؟» بذارن کنار. مخوام یَگ بازی باحال راه بندازم، «اولش که کسی تحویل نگرفت، ولی وقتی رفته بهزور ازشان گیریفتم و گذاشتم لب استخُل، فهمیدن دنیا دست کیه! گفتُم خانوما برن یَگ طرف، آقا یون یَگ طرف. بهزور و با غرغر و خاستن جابه جارفتن. گفتُم: «حالا دو گروه شدم، ادابازی مُکنیم! یَگهو آقاچانم ورچاقید که: «ای چی طرز حرف زدنه؟» کاملیا خانم خندید و گفت: «چون کمال می خواست فارسی رو پاس بداره اینو گفت! یعنی پانتومیم آقاچان. همون که یک کلمه رو باید با حرکات دست نشون بدیم.» تا عیال ای ره گفت، همه که تو جو مسابقه های ادابازی خندونه بودن گفتن ایول، یقوله! کاری کردم که از غروب تا نصف شب بازی کردن. تازه ساعت دوازده و نیم یادمان آمد زغال های منقل خاکستر رفت و تموم رفت! یعنی هنوز هم مشه تو جمع های خانوادگی مان به جای موبایل بازی و تلویزیون دیدن و غیبت کردن، بازی هایی کرد که پیر و چوون کُیف کنن. البته بماند که ای وسط آقاچانم هم سر جیر دادن خانم بزرگم، نیم ساعتی باهاش قهر بود، اِجیم هم پخش زنده مسابقه ره تو اینستاش مِذاشت و برازم جمال هم تا آخرش نفهمید ای بازی بیست سوالی نیست و نباید حرف بزنه! ولی برد اصلی با مَسود بود که به هوا می کلیدهای باغ خُشروش صاحب رفت! آق کمال

قاطی کنین و گر نه قاطی می کنم!

سلام. چندپیامک بخونین با جوابش:
* ۰۹۱۵۴۰۰۷۳۴: بی پایان. نایاب.
یکایک / سی ثانیه هم طول نکشید
و خیلی خُتک و مسخره بود! اسمشو بذارن کودکا استرپ! مهدی از مشهد – حالا ببین ها! به بار زود حل کرده باز!
* ۰۹۱۴۴۰۰۵۶۸: سلام خفن جون! مسابقه رو فوری حلش کردم ولی چون رانندگی می کردم، ارسال شو گذاشتم برای بعدا تا یادم افتاد! شب گذشته بود! آرایرم دیگه! سالهاست سروقت می فرستم! تو فرعه کشی قاطی مون کنین و گر نه قاطی می کنما!
-این که گفتین سالهاست سروقت شرکت می کنین، من رو وسوسه کرد تاریخچه پیامک تون رو بررسی کنم. چیزی جالبی فهمیدم. این که: شما حسین رشیدنژاد ساکن مشهد و اهل ارومیه هستین. با ۱۷۱ پیامک که اولیش در تیرماه ۱۳۹۴ بوده همراه ما هستین! و کلی مه ایده فرستادین. خب حق هم دارین قاطی کنین! شما قاطی کن داداش! فعلا!

علیرضا کاردار

ماوشما

* این «بهاره رهنما» کیه که یک صفحه روزنامه را برایش هدر دادید؟!
* برای روزنامه وزین خودمان واقعا متاسفم که چرا یک صفحه را اختصاص به افرادی می دهید که جودان ما مثلا از این ها الگو بگیرند و باز دو سه ماه دیگر مانند ازدواج گذشته، طلاق را تایتل روزنامه بکنید؟ طلاق در اجتماع ما بسیار نکوهش شده البته طلاق های ای چنینی نه هر طلاق که چه چاره ای دیگر باقی نمانده است.
* بابت مطالب حیات وحش چاپ شده در زندگی سلام، متشکرم. وزن بزرگ ترین سمبوسه جهان ۱۸۴ کیلوگرم بود، نه ۱۵۴ کیلوگرم.
* ماوشما: طبق اعلام سایت رسمی و جهانی گینس، این سمبوسه ۱۵۴ کیلوگرم بوده است.
* ممنون از کمیک وقتی اینستاگرام قطع می شه. آخرش که تهنش بود. ایول.
* زندگی سلام عالیه، لطفا درباره ارتباط با خدا، فرزندان، اطرافیان و هر گونه ارتباط با دیگران بیشتر مطلب بگذارید. سپاس.
* چهره پازل شده تون در مسابقه «این کیه؟» همون که تمام حریفان را در کمتر از ۳ دقیقه نابود می کند.
* یک صفحه کامل برای یک خانم هنرمند که دوباره ازدواج کرده اختصاص دادید ولی برای من و خیلی های دیگه که همه زندگی شون رو توی این بازار خراب از دست دادن و شب خجالت می کشن Bronx، پیش زن و بچه شون، هیچی!
* سخی بزرگان را کوچک مشمارید.
* ممنون از چاپ مطلب خوب استاد مطهری درباره قرآن. هر روز یک مطلب از شهید مطهری داشته باشیم.
* کمیک اینستاگرام به خصوص فریم های ۵،۲ و ۶ خیلی خوب بود. اون هایی که ندیدین، حتما ببینن.
* زندگی زیباست یعنی درست از همان روزی که تو تمام زندگی ام شدی. همسر عزیزم، اشکان جان کلمات در برابر دل بزرگ و مهربانات عاجزند فقط می تونم بگم عاشقانه دوست دارم. مریمت

